

بازتاب

الدِّبَاجِ الوَضِيِّ: شرحی زیدی بر نهج البلاغه، از نیمه‌ی نخستِ سده‌ی هشتم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله و سلامٌ على عبادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَأَهْلِ بَيْتِهِ أُمَّةٍ الْهُدَى

دوستِ دانشورِ اخلاص‌کیش، استاد عبدالحسین طالعی، بدان طالعِ فرخنده که اوراست، همه جا در جست‌وجوی مآثر و آثارِ تشیع می‌پوید و دمی ازین پویه‌ی پایا باز نمی‌نشیند. از آن هنگام که با ایشان گفتم شرحی زیدی بر نهج البلاغه‌ی شریف، موسوم به الدِّبَاجِ الوَضِيِّ، که در گرامی‌نامه‌ی سفینه (شماره‌ی ۵، ص ۱۸۹-۹۰) به عنوان یکی از بایسته‌های پژوهش و شروحِ مخطوطِ نهج البلاغه شناسانیده‌اید، چندی پیش از این در یمن، از چاپ برآمده، و شماری چند از نسخه‌های مطبوع آن نیز در ایران پخش گردیده است، به پای‌فشاری از درِ خواستاری درآمده‌اند تا به عنوانِ اطلاعی کتاب‌شناختی هم که شده، سطری چند در معرفتی شرح و شارح و چاپ آن قلمی شود و پیشکشِ سفینه‌خوانان گردد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



امثال را، با توجه به دوره‌ی شش‌جلدی کتاب^۱ - و به ویژه با بهره‌وری از پیشگفتارِ مصحح آن - می‌نویسم - و مِنَ اللَّهِ التَّوْفِيقُ -

نویسنده‌ی الدِّبَاجِ الوَضِيِّ، أبوادریس - یحیی بن حمزة بن علی بن ابراهیم بن یوسف بن علی بن ابراهیم بن محمد بن احمد بن ادریس بن جعفر بن علی بن محمد الجواد بن علی الرضابن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن

۱. پاره‌ای از ویژگی‌های کتاب‌شناختی آن از این قرار است:

الدِّبَاجِ الوَضِيِّ فِي الْكَشْفِ عَنْ اسرارِ كَلَامِ الوَضِيِّ (شرح نهج البلاغه)، الإمام المؤید بالله أبي الحسين یحیی بن حمزة بن علی الحسینی، تحقیق خالد بن قاسم بن محمد المستوکل، إشراف: عبدالسلام بن عباس الوجیه، ۶ ج، صنعاء: مؤسسه الإمام زید بن علی الثقافیة، ۲۰۰۳ م.

الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام است، ملقب به «المؤید بالله». (نگر: ۱ / ۴۵)
 امام او، شریفه‌ی فاضله «ثریّا»، دختر سراجی، خواهر «الناصر لدین الله» -
 یحیی بن محمد سراجی حسنی» (از پیشوایان زیدیّه)، است. (نگر: همان ص).
 یحیی بن حمزه به سال ۶۶۹ هـ ق (سه روز بازمانده از ماه صفر) در شهر
 «صنعا» زاده شد (نگر: همان ص). در خردی قرآن کریم را از بر کرد و به
 دانش‌اندوزی پرداخت. به شهر «حوث» کوچید و در آنجا بیشترین دانش‌های
 دینی - چونان دانش کلام و جز آن - را بیاموخت. از استادان اویند:

۱- پیشوای زیدیان، مطهر بن یحیی (درگذشته به سال ۶۹۷ هـ ق).
 ۲- پیشوای زیدیان، «واثق» محمد بن مطهر بن یحیی. (درگذشته به سال ۷۲۸ هـ
 ق)

۳- علامه محمد بن خلیفه بن سالم بن محمد بن یعقوب همدانی. (درگذشته‌ی به
 ۶۷۵ هـ ق)

۴- علامه علی بن سلیمان بصیر.

۵- علامه محمد اصبهانی - که از جمله، امالی ابی طالب و مجموع زید بن علی
 را نزد او سماع نمود.

۶- قاضی علامه عقیف الدین سلیمان بن احمد الهانی که سنن ابی داوود و
 سیره‌ی ابن هشام و امالی السید ابی طالب و نهج البلاغه را نزد او سماع نمود.

۷- علامه شهاب الدین احمد بن محمد شوری که کتاب الفائق را در حدیث
 از او فراگرفت.

۸- علامه ابراهیم بن محمد بن ابراهیم طبری شافعی. (درگذشته به ۷۲۲ هـ ق)

۹- علامه محمد بن محمد بن احمد طبری. (درگذشته به ۷۳۰)

۱۰- علامه شهاب الدین احمد بن عبدالله، نامبردار به «ابن الواطن»

۱۱- فقیه، حمزه بن علی. (نگر ۱ / ۴۶ - ۴۸).

و اما گروهی از دانشمندان که از شاگردان یحیی بن حمزه بوده‌اند:

۱- علامه‌ی فقیه حسن بن محمد نحوی (درگذشته به ۷۹۱ هـ ق) که همه‌ی

الانتصار، نوشته‌ی یحیی بن حمزه، را نزد او خوانده و هیچ کس دیگر در این ویژگی
 با او هنباز نیست.

۲- علامه عبدالله بن یحیی بن حمزه (پور خود نویسنده‌ی الدباج الوضی، که وی به سال ۷۸۸ هـ ق درگذشته).

۳- علامه احمد بن سلیمان اوزری (درگذشته به ۸۱۰ هـ ق)

۴- علامه اسماعیل بن ابراهیم بن عطیه‌ی نجرانی (درگذشته به ۷۹۴ هـ ق).

۵- علامه علی بن ابراهیم بن عطیه‌ی نجرانی (درگذشته پس از ۸۰۱ هـ ق) که از برترین شاگردان یحیی بن حمزه است.

۶- علامه محمد بن المرثی بن المفضل (درگذشته به ۷۳۲ هـ ق)

۷- علامه احمد بن حمید بن سعید حارثی (درگذشته در دهه‌ی هفتصد و

پنجاه)

۸- علامه احمد بن محمد شغدری (نگر ۱ / ۴۸ و ۴۹).

می دانیم که پیشوای نزد زیدیان، باز بسته به شروطی است، از جمله خیزش و فراخوان.

خیزش و فراخوان یحیی بن حمزه به روز دوم رجب سال ۷۲۹ هـ ق بوده و در بلاد صعده و ظاهر و بلاد شرف به وقوع پیوسته است. وی، روی به صنعاء آورده، در آن جا با اسماعیلیان کارزار کرده است، تا آن که هر دو گروه دست از جنگ باز کشیده راه آشتی پیش گرفتند؛ و به هر روی، دست روزگار او را در آنچه می خواست و می جست یاری نکرد. سرانجام، یحیی به حصن هران مطل در ذمار رفت و تألیف و تصنیف پیشه ساخت (نگر: ۱ / ۵۰)

بیت



زیدیان او را مجتهدی بزرگ و فقیه و اصولی و لغوی و ادیب قلم داده‌اند. یحیی مردی بسیارنویس بوده است؛ چندان که گفته‌اند: شمار مصنفات وی به یکصد مجلد رسیده؛ و نیز گفته‌اند: شمار کُراسه‌های نگارش‌هایش به شمار روزهای زندگانی وی - بل: از آن، فزونتر- بوده است. همچنین گفته شده که هیچ یک از پیشوایان زیدی در بسیارنویسی به پایه‌ی او نمی‌رسند. (نگر: ۱ / ۵۰ و ۵۴ و ۵۵) او در دانش‌های گوناگون قلم زده و پُر نوشته است؛ آن سان که در فقه دوازده کتاب تألیف کرده که یکی از آنها الانتصار الجامع لمذاهب علماء الأمصار است در هجده مجلد، و دیگری العمدة است در شش مجلد. در اصول فقه سه کتاب

پرداخته که یکی از آن‌ها الحاوی لحقائق الأدلة الفقهية و تقرير القواعد القياسية است در سه مجلد. در اصول دین یازده کتاب پرداخته، که از آن جمله است: الشامل لحقائق الأدلة و اصول المسائل الدینیه در چهار مجلد. (نگر: ۱ / ۵۰ و ۵۱) گفته‌اند که یحیی با همه‌ی بسیارنویسی‌اش به نگارش‌های خود نازشی نداشته، و از این رهگذر، فروتنانه این نگارش‌ها را جُز «حواشی» نمی‌خوانده است. (نگر: ۱ / ۵۴).

از نگارش‌های او، تصفیه القلوب من درن الأوزار و الذنوب است درباره‌ی تزکیه‌ی نفس و خودسازی اسلامی، که بارها چاپ شده و دست‌نوشته‌های فراوان دارد. (نگر: ۱ / ۶۰)

در سیاه‌ای از نگارش‌های او که در پیشگفتار مصحح الدبیاج الوضی به چاپ رسیده است، الإفحام لأئدة الباطنیة الطغام فی الرد علیهم فی الأسرار الإلهیة و المباحث الكلامیة به چشم می‌خورد که گویا چاپ هم شده (نگر: ۱ / ۵۸). اگر دریافت ما از نام کتاب درست باشد و سخن یحیی در آن به استیژه‌های اندیشگی و باورشناختی میان زیدیان و اسماعیلیان بازگردد، کتابی و سندی بس در خور توجه خواهد بود.

یحیی، از پیشوایان زیدیان است، لیک دست کم در پاره‌ای از پرسمان‌ها گرایش‌های معتزلیانه‌ی پُررنگی دارد و به جد از کیش و اندیشه‌های معتزلیان نشان پذیرفته است (نگر: ۱ / ۴۰)

یحیی بن حمزه را پاره‌ای رای‌ها و اندیشه‌های ویژه نیز بوده است که در برخی نگارش‌های خویش در میان نهاده و نقد و نظرهای برخی از دیگر پیشوایان زیدیان و دانشمندان این کیش را برانگیخته است.

از رای‌های بس شگفت یحیی بن حمزه آن است که داوری ابوبکر را در رخداد فدک درست شمرده! برین بنیاد که آن را اجتهاد ابوبکر دانسته است!! این رای یحیی بن حمزه را پیشوای زیدیان، قاسم بن محمد (درگذشته به سال ۱۰۲۹ هـ ق) در کتاب الأساس فی عقائد الأكياس مورد نقد و خُرده‌گیری قرار داده، و از چند روئ، داوری ابوبکر را مردود دانسته است، از جمله این که ابوبکر خود از طرفین

منازعه بوده و دیگر این که امام در آن زمان حضرت علی علیه السلام بوده و او به ولایت ابوبکر رضایت نداشته و لذا جلوس ابوبکر در مقام قضاوت روا نبوده، و دیگر آن که فدک در دست حضرت فاطمه علیها السلام بوده و بیّنه خواستن از وی خلاف اجماع است و.... ناگفته نماند که خود یحیی بن حمزه نیز، پسان تر، از این رای شگفت و رسوا که درباره‌ی رخداد فدک در میان نهاده بوده است، بازگشته و عدول نموده بوده. (نگر: ۱ / ۵۱ - ۵۴)

نویسنده‌ی **الدیباج الوضی** تألیف این کتاب را در ربیع الآخر سال ۷۱۸ هـ ق به پایان برده است (نگر ۱ / ۳۷ و ۶ / ۳۰۹۰)

شیوه‌ی او چنین است که عبارات **نهج البلاغه** را در بخشهای خرد خرد - و حتی یک کلمه‌ای - تقطیع کرده توضیح می‌دهد. شرح او بر **نهج البلاغه** برخلاف برخی شرح‌های دیگر این متن، اهتمام به توضیح عبارات خود کتاب دارد و از مباحث حاشیه‌ای دامنه‌دار استقبال چندانی نمی‌کند.

استطرد را، می‌نویسم: متأسفانه برخی از شروح متداول و مهم **نهج البلاغه** به راستی در گشایش عبارات و فرانمودن مقاصد مشخص و ویژه‌ای که در پس جمله‌ها و کلمه‌های خاص فلان خطبه یا نامه‌ی امام علیه السلام بوده کوتاهی کرده و به جای آن در مباحث حکمی و کلامی و تاریخی دامنه‌داری فرو رفته‌اند که به جای خویش سودمند و دربایست است. لیک فریضه‌ی شارح **نهج البلاغه** نیست. در مقابل برخی شروح که شاید آوازه‌ای بلند ندارند مانند شرح مرحوم آیه‌الله سید محمد حسینی شیرازی، موسوم به **توضیح نهج البلاغه**، در باز کردن و فرانمودن معنای تک تک جمله‌ها و عبارات‌ها شایان تقدیر کرده‌اند که باید، از این دیدگاه، سرمشق شارحان متون مقدّس باشند.

باری، **الدیباج الوضی**، از دیدگاه پائندانی گزارش یکایک عبارات، سخت ستودنی و سزاوار مراجعه و بهره‌گیری است.

الدیباج الوضی، بر بنیاد چینش متن **نهج البلاغه** که - به ترتیب - سخن‌رانی‌ها و نامه‌ها و گزین گفتارها را در برگرفته است، شامل سه «قطب» است و در هر «قطب»،



یکی از این بخشهای سه گانه را به شرح و گزارش نشسته. در پایان کتاب نیز افزونه‌ای بر **نهج البلاغه** که در پاره‌ای در دست نوشته هاست، آمده است و گزارش شده، و پس از آن گزارشی است از نقش‌های انگشتی‌های امیر مؤمنان علیه السلام که نویسنده خود برافزوده. (نگر ۱ / ۴۲ و ۶ / ۳۰۷۵ - ۳۰۹۱)

یحیی در متن **دیباچ** پاره‌ای از اشکالات را در قالب «پرسش» و «پاسخ» و زیر سرنویس‌هایی از همین دست، مورد بحث قرار داده است. (نگر ۱ / ۴۲؛ و نمونه را، نگر ۳ / ۱۴۵۶)

وی به شرح **نهج البلاغه**ی شریف علی بن ناصر حسینی، موسوم به **اعلام نهج البلاغه**، نظر داشته و گاه به نقد گفتارها و رای‌های این شارح کوشیده است. (نگر: ۱ / ۴۲)

یحیی با آنکه حجم انبوهی از مواد دانش‌های نقلی را در **الدیباج الوضی** در میان آورده، اغلب از منابع و مآخذ خود نامی نمی‌برد و در گفتاوردها به عباراتی چون «و یحکئی» یا «حکئی» یا «یروئی» یا «رؤی» و مانند آن بسنده می‌کند. گاه نیز نام گوینده را می‌برد بی آن‌که به مآخذ گفتار و نام کتاب آن گوینده تصریح نماید. نمونه را، می‌گوید که: قاضی عبدالجبار بن احمد چنین و چنان باز گفته است و خواننده نمی‌داند که مرد پرنویسی چون قاضی عبدالجبار در کدام یک از نگارش‌هایش چنین سخنی به میان آورده است؛ اگرچه پس از جست‌وجو روشن می‌شود سرچشمه‌ی گفتاورد یحیی بن حمزه کتاب **مُعنی** قاضی عبدالجبار است که نویسنده‌ی **الدیباج الوضی** به ویژه در پُرسمان‌های امامت و رخدادهای روزگار عثمان و گزارش کردارهای **طَلْحَه** و **زُبَیر** و عایشه و معاویه و اهل **جَمَل** و اهل **شام** بسیار بر آن کتاب اعتماد نموده (نگر: ۱ / ۴۳ و ۴۴) فی الجمله، منابع و مآخذی که در **الدیباج الوضی** به روشنی از آن‌ها نام رفته است، اندک شماراند. (نگر: ۱ / ۴۴)

دیدگاه‌های حتی جزئی نویسنده‌ی **الدیباج الوضی** - که باید به جای خود مورد بررسی و تحلیلی فراخ دامنه قرار گیرد-، اگرچه به تفاریق در این سو و آن سوی کتاب پراکنده است، به ویژه چون نمودار دین‌نگری زیدی در عهد متأخر می‌باشد، شایان باریک‌بینی بسیار است.

نمونه را، یحیی بن حمزه در آغاز بخشی که از برای گزارش نقوش انگشتی‌های امیرمؤمنان علی علیه السلام در پایان **الدبیاج الوضی** افزوده است، توضیحی جالب توجه به رقم آورده:

«وَأَعْلَمُ أَنَّ هَذِهِ النَّقُوشَ عَلَيَّ هَذِهِ الْخَوَاتِيمَ لَيْسَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، وَلَا مِنَ الزِّيَادَةِ الَّتِي زِيدَتْ عَلَيْهِ عَلَيَّ عَهْدَ الْمُصَنِّفِ، وَلِهَذَا فَإِنَّهُ لَمْ يوردْهَا الشَّرِيفُ صَاحِبَ الْأَعْلَامِ فِي شَرْحِهَا، وَ لَيْسَ تَحْتَهَا كَثِيرٌ فَائِدَةٌ إِذْ لَيْسَ مِنْ كَلَامِهِ فِي وَرْدٍ وَلَا صَدْرٍ، وَإِنَّمَا الْغَرَضُ بِإِيرَادِهَا هُوَ التَّبَرُّكُ بِأَفْعَالِهِ وَ التَّيَمُّنُ بِمَا فَعَلَهُ وَ التَّنَاسُّيُ بِهِ فِي ذَلِكَ، فَإِنَّهُ لَمْ يُوَثِّرْ عَنِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَيْءٌ فِي نَقْشِ الْخَوَاتِيمِ، وَإِنَّمَا الْمَأْثُورُ عَنْهُ هُوَ الْخَاتَمُ نَفْسَهُ وَ أَنَّهُ مِنَ السَّنَةِ هُوَ فِي نَفْسِهِ دُونَ مَا يَكُونُ عَلَيْهِ مِنَ الذِّكْرِ...» (٣٠٨٥ / ٦)

در این توضیح، به ویژه یاری جستنی گوینده از سنت علوی برای روشن ساختن گوشه‌هایی از سنت نبوی که **مُبْهَمٌ** یا **مُجْمَلٌ** مانده، سخت نگریستنی است. یحیی دیباجه‌ی شریف رضی را در شرح خود نیاورده و گزارش نکرده است، لیک خود دیباجه‌ای نه چندان کوتاه به قلم آورده که در آن - از جمله - به معرفتی **نهج البلاغه** شریف رضی و تبیین شیوه‌ی شرح خویش دست یازیده است (نگر: ١ / ١١٠-١٠١)

بَدَلًا

وی در این دیباجه، پس از معرفتی شریف رضی و بیان این که «... هو من فضلاء الإمامية و المشار إليهم منهم» می‌نویسد: «و حكي الحاكم ابو سعد [يعني حاكم چشمی] أنه كان زیدی المذهب يرى رأي الزيدية» (١ / ١٠٥)



انصاف آن است که زیدی شمردن شریف رضی سخنی شگفت و نمود بی اطلاعی یا غرض ورزی است. بماند که ای بسا تبار مادری رضی و این که مام وی از خاندان ناصر اطروش بوده و هم چنین بیقراری سیاسی و ژکیدن‌های پیدا و پنهان او با دستگاه خلیفه‌ی عباسی، او را در دیده‌ی برخی ناظران کم اطلاع به سادات شورنده‌ی زیدی مذهب مانند کرده باشد.

به هر روی، یحیی از مرده ریگ قلمی رضی آگاهی چندانی نداشته و به صراحت گفته است که: «و لم أظفر بشيء من مصنفاته سوى هذا الكتاب یعنی

غریب آن است که او **المجازات النبویه** رضی را می‌شناخته است لیک نسبت کتاب را به رضی نفی کرده و آن را ز صدرالدین علی بن ناصر حسینی دانسته! ^۱ یحیی بن حمزه در دیباجه‌ی شرحش از مهجور و مهمل و متروک ماندن **نهج البلاغه** (احتمالاً: در جامعه‌ی زیدی پیرامونش) گله می‌کند و آن‌گاه به چرائی این چگونگی پرداخته، مهجوریت **نهج البلاغه** را ناشی از دشواری آن و باریکی راز و رمزهایش، به ویژه در پرسمان‌های خداشناختی، و مباحث الاهیات، قلم می‌دهد (نگر: ۱ / ۱۰۹)

او در این راستا، این سروده‌ی قابوس و شمگیر را نیز- بی‌نام بردن گوینده‌ی آن ^۲ به گواهی می‌آورد که:

قُلْ لِلَّذِي بِصُرُوفِ الدَّهْرِ عَيْرَنَا هَلْ عَانِدُ الدَّهْرِ إِلَّا مِنْ لَهْ خَطْرُ
أَمَا تَرَى الْبَحْرَ تَعْلُو فَوْقَهُ جَيْفُ وَ تَسْتَقِرُّ بِأَقْصَى قَعْرِهِ الدَّرُّ
وَ فِي السَّمَاءِ نَجُومٌ مَا لَهَا عَدَدٌ وَ لَيْسَ يَكْسِفُ إِلَّا الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ

(۱ / ۱۰۹)

بگذریم.....

اگر در گونه‌شناسی شروح **نهج البلاغه** ناگزیر باشیم **الذیباج الوضی** را در رسته‌ای ویژه جای دهیم، یا اگر از سیمای کلی **یحیی بن حمزه** در مقام شارح **نهج البلاغه** جویا شویم، سیمای او سیمای ادیبی است که به شرح **نهج البلاغه** نشست و جایگاه **الذیباج الوضی** در میان شروح ادبی است.

شاید از همین روی، مصحح **دیباج**، در پیشگفتار خویش این کتاب **یحیی بن حمزه** را در شمار نگارش‌های وی در گستره‌ی زبان و ادب و همدوش **المحصل فی**

۱. عَجَبُ تر این که مصحح **الذیباج الوضی** نیز نه تنها به نسبت **المجازات النبویه** به شریف رضی اشارت نکرده، تنها در توضیح و تکمیل این ادعا گفته: «... و قد طبعت المجازات النبویه منسوبة إلى الشریف المرتضى.» (۱ / ۱۰۶، پینوشت)!!

۲. **مُصَحِّحُ الذیباج الوضی** نیز گوینده‌ی بیت‌ها را نشناسانیده است. از برای نسبت بیت‌ها به قابوس - از جمله - نگر:

تجارب السلف، هندو شاه بن سنجر بن عبدالله صاحبی نخجوانی، به تصحیح و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتاب‌خانه‌ی طهوری، ص ۲۴۵ و ۲۴۶.

کشف اسرار المفصل و المنهاج الجلی فی شرح جمل الزجاج و الطراز المتضمن
لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز یاد کرده است (نگر: ۱ / ۵۱)

یحیی بن حمزه که در توضیح بیشترین فقره‌های نهج البلاغه کوتاه سخنی
پیشه می‌سازد، در گزارش‌گزین گفتار نامبرداری که امام علیه السلام در آن به معرفی
«شاعرترین شاعران» و چون و چندی آن می‌پردازند، دامن سخن را بسی می‌گستراند،
و رهوار قلم را در پهنی «سُخْنُ سَنَجِي» و به میان آوردن گواه‌های شعری و گفت‌آورد
از سُخْنُ سَنَجَان، یله وار می‌تازاند. (نگر: ۶ / ۳۰۶۰-۳۰۶۹)؛ و این نیست جز از سر
دل بستگی و توغّل او در این شاخه.

الدیباج الوضی شرح نهج البلاغه است، و شرح نهج البلاغه از تاریخ و کلام
تهی نتواند بود؛ چنان که یحیی بن حمزه نیز در پاره‌ای از موارد (مانند بحث از توبه‌ی
عایشه: ۳ / ۱۲۶۲-۱۲۶۴) بدان سوی عطف عنان کرده است؛ لیک دل بستگی
غالب او ادبیات است، یا دست کم در این شرح، چنان به نظر می‌رسد.

* * *

الدیباج الوضی را، خالد بن قاسم بن محمد المتوکل، تحت اشراف پژوهنده‌ی
نامی میراث زیدیّه، عبدالسلام بن عباس الوجیه، پژوهیده و ویراسته و آماده‌ی نشر
ساخته است. پایه‌ی این پژوهش، دو دست‌نوشته از الدیباج الوضی بوده. یک
دست‌نوشته نیز به عنوان منبع کمکی مورد استفاده قرار گرفته است. (تفصیل را،
نگر: ۱ / ۶۹-۸۷)

تحقیق و طبع و تجلید کتاب، بر سر هم، نمودار جدیت و اعتنایی است که
زیدیان در کار چاپ و نشر میراث خویش کرده‌اند. البته از خامی نیز پیراسته نیست.
نمونه‌ی آن، در ضبط نص، ضبط «مشائخ» (۱ / ۴۶) است. به همزه، به جای
«مشایخ» - به یاء- که مع الأسف غلط شایعی است و در چاپ نگارش‌های عربی
بسیار به چشم می‌خورد. نمونه‌ی دیگر، در پژوهش‌نامه‌ی مُصَحِّح، معرفی شیفای
ابن سینا به عنوان کتابی در دانش پزشکی است که دو بار نیز بر قلم پژوهنده جاری
گردیده!! (نگر: ۱ / ۴۴ و ۱۴۹)

ناشر کتاب هم آن‌جا (نگر: ۱ / ۸ و ۹) که نویسنده‌ی الدیباج الوضی را از

دیدگاه شخصیت و کارنامه با امیر مؤمنان علی علیه السلام بر سنجیدنی پنداشته و از حیث تجارب همسان در حیات دینی به مقایسه گرفته است، به راستی «ترک ادب شرعی» نموده و حقا که کار خنکی کرده! در چنین جای هاست که آدمی یقین می کند نخبگان زیدیان از پایگاه حقیقی و حقیقت پایگاه معصومان علیهم السلام چه اندازه بی اطلاع و غافل بوده و هستند! گمان نمی کنم حتی نیاز به گفتن باشد که دانشوران امامی از همان دیرباز، گوی امام شناسی را به حق از زیدیان رُبوده بودند، و با این کیفیت البته تعجبی نیست اگر می بینیم که تشیع زیدی به نوعی در تسنن مُنحل شده است!!
سخن درباره‌ی الدیباچ الوضی، سُخنگاهی فراخ می خواهد که - به تعبیر فردوسی - «مرا نیست؛ فُزخ مر آن را که هست!»

و السَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ
اصفهان - جويا جهان بخش